

بسمه تعالی

ترجمه سخنی از پروتاگوراس

دکتر اکبر جباری

پروتاگوراس، متفکری پیش از سقراطی است که نام و مقام علمی اش نه به دلیل قدرت نام افلاطون، بل، به خاطر نوع گزارشی که افلاطون از او ارائه کرده، در تاریخ به طاق نسیان رفته است. گزارشی سراسر مغرضانه که افلاطون به هر دلیلی مرتکب آن شده و اینگونه خود را به عنوان یک فیلسوف درجه اول، و بل بزرگترین فیلسوف تاریخ، ننگ بی انصافی را بر خود پذیرفته است.

آنچه ما از پروتاگوراس امروزه در اختیار داریم، دوازده قطعه است که اینجا سعی خواهیم کرد مشهورترین قطعه او را که افلاطون نیز برای نخستین بار آن را در رساله "ته تتوس" و ارسطو نیز در "متافیزیک" نقل کرده اند، به دید آوریم تا معلوم شود که افلاطون در حق این متفکر یونان باستان چقدر از طریق انصاف خارج شده و تا چه میزان اغراض شخصی خود را در تفسیر او وارد کرده است.

قطعه پروتاگوراس بنابر تصحیح "برنت" در رساله ته تتوس افلاطون چنین است:

“φησί γάρ που, πάντων χρημάτων μέτρον” ἄνθρωπον εἶναι, “τῶν μὲν ὄντων ὡς ἔστι, τῶν δὲ μὴ ὄντων ὡς οὐκ ἔστιν(.Plato Theaetetus 152a)

البته از ساختار دستوری جمله چنین بر می آید که عبارت ἄνθρωπον εἶναι (آنتروپون) افزوده افلاطون است و با توجه به عبارت پیشین افلاطون کارواژه εἶναι در ارتباط با φησί γάρ που است که میشود: «پروتاگوراس جایی درباره انسان میگوید:...»

پیش از ارائه ترجمه ای از عبارت پروتاگوراس، سعی خواهیم کرد فهمی از این عبارت بدست آوریم. اما آنچه در فهم سخن پروتاگوراس می بایست فراهم آید، نخست التفات به مفردات این سخن و سپس فهم زمینه ایست که این مفردات در آن زمینه واجد معنایی محصل میشوند. مفردات به قرار ذیل است: ۱- *πάντων* همه، ۲- *χρημάτων* چیز، ۳- *μέτρον* (μετρώ) متر و میزان، ۴- *ἄνθρωπον* آدمی، ۵- *εἶναι* است، ۶- *τῶν ὄντων* برای هست ها، ۷- *ὡς* که، چگونه، ۸- *ἔστι(ν)* هست، ۹- *τῶν μὴ ὄντων* برای نیست ها / برای نه هست ها، ۱۰- *οὐκ* نه

اما طرح چند پرسش در عبارت موجز پروتاگوراس می تواند ما را به فهم و ترجمه معنای سخن نزدیک سازد تا مانند افلاطون به سادگی پروتاگوراس را "نسبی گرا" نخوانیم.

۱- مراد از میزان (*μέτρον*) چیست؟

مترون چیست؟ آیا پروتاگوراس چنین میفهمید که فی المثل درخت را با انسان متر میکنند؟ یا عمق دریا را با انسان می سنجند؟ پیداست که چنین تصور خامی از متر و میزان، نمیتوانسته در عهد پروتاگوراس که ریاضیات و هندسه از علوم شناخته شده نزد یونانیان بوده، کسی را به مرتبتی رساند که پروتاگوراس نزد یونانیان یافته بود. و این در حالیست که خود پروتاگوراس نیز در ریاضیات هم صاحب نظر و صاحب اثر بوده است.

اینکه به راحتی در یک زمینه معرفت شناختی یا اخلاقی، "مترون" را "معیار" یا "مقیاس" ترجمه کنیم و تصور نماییم که مساله حل شده، بسیار ساده انگارانه خواهد بود. البته دلیل این تصور ساده انگارانه نیز تفسیر نسبی انگارانه افلاطون است که سخن پروتاگوراس را در موضوع شناسایی تقلیل می دهد و الفاظ را عقیم و ناتوان از بیان حقیقت می سازد.

افلاطون در رساله "ته تتوس" مدعی است که پروتاگوراس معتقد است وقتی باد می وزد، یکی از ما ممکن است احساس سرما کند و کسی دیگر نه، یا کسی ممکن است اندکی احساس خنکی کند و دیگری کاملا سردش شود. در این تفسیر افلاطون چون انسان به معنای "فرد" منظور شده لذا "مترون" همان میزان و معیاری است که به فرد انسانی تعلق میگیرد. قرار است نسبی انگاری پروتاگوراس ثابت شود و این هدف می بایست با تعیین کلمات صورت پذیرد. انسان معیار و مقیاس است و به عدد انسانها این معیار و مقیاس نیز متفاوت است. اتهام نسبی انگاری در زمینه اخلاقیات نیز بر پروتاگوراس وارد میشود چراکه

پروتاگوراس «هم میگوید احکام اخلاقی نسبی است. (زیرا من معتقدم که اعمالی که برای هر جامعه خاصی به نظر درست و پسندیده آید برای آن جامعه چنین است، مادامیکه آنان چنین معتقد باشند). و هم میگوید مرد عاقل باید بکوشد تا اعمال درست را جانشین اعمال نادرست سازد» (کاپلستون، ج ۱، ص ۱۲۸)

اما آیا به راستی مترون را میتوان اینگونه تفسیر کرد؟ یا اینکه باید دید این مفهوم چگونه میخواهد "انسان"، "اشیاء" و "هستها" را تفسیر کند و در میانشان بنشیند. لذا تا فهم دیگر مفردات سخن پروتاگوراس میتوان مترون را به معنای "مناط" دانست. مناط، چیزی است که چیزی دیگر بدان آشکار میشود. مترون آن چیزی است که اسباب ظهور چیزی دیگر است.

۲- چیز (χρημάτων) به چه معناست؟

خره ماتون یا "چیز" هنوز نزد یونانیان آن معنایی را داشت که ما امروزه از آن به وجود "تو دستی" (Zuhandenheit) یاد میکنیم. تلقی مفهوم وجود "پیشدستی" (Vorhanden) از اشیاء هنوز شکل نگرفته بود. اشیاء به واسطه αὐγῆ زمانی از خود کشف حجاب میکنند که در مقام کل وحدانی و حقیقی تقرر یابند و این قیام و ظهور در وعاء "فوزیس" φύσις بواسطه درگیری "عملی" انسان صورت میگیرد. از همینرو معنای "چیز" را می بایست در نسبت با معنای "فوزیس" یافت نه در "طبیعت" (nature) که با آغاز متافیزیک غربی کوشید هژمونی شکل خاصی از فهم را بر هستی مستولی سازد. "چیز" در نگاه یونانیان پیشا متافیزیکی که پروتاگوراس نیز بدان تعلق دارد، در مؤانست انسان و درگیری فعال "عملی" او "ظهور" می یابد. این مؤانست پیشانظری (pretheoretical) از رهگذر درگیری عملی انسان رخ مینماید. لذا "چیز" نه یک "ابژه" است که بتوان مدعی شد که انسان به مثابه معیار و سنج، بدان معنا می بخشد، که این تلقی سوژکتیو در تفکر متافیزیکی عصر جدید حادث میشود. بل در یونان باستان و نزد پروتاگوراس، سرشت ذاتی "چیز" به مثابه "وجود پیشدستی" از رهگذر انسان "ظهور" می یابد. طنین این اندیشه علاوه بر کلمه یونانی "خره ماتون"، در کلمه باستانی آلمانی Ding نیز شنیده میشود. هیدگر در رساله "چیز" این نکته را به خوبی نشان میدهد:

«کلمات آلمانی "Ding" و "Dinc" نامهایی هستند برای یک موضوع واحد. این دو کلمه دلالت میکند به هرآنچه که به نوعی به انسان مربوط است و مورد توجه و موضوع گفتگوی اوست. رومی ها هر موضوعی که برای گفتگوست "res"

مینامیدند. کلمات یونانی "eiro"، "rhema"، "rheta" و "rhetos" به معنای صحبت کردن درباره چیزی و رای زنی درباره آن بود... چیزها به مثابه چیز چه موقعی و چگونه ظهور می یابند؟ آنها از طریق ساختن انسان ظاهر نمیشوند ولیکن در عین حال بدون ذکاوت فانی شوندگان (vigilance of mortals) (یعنی انسانها) نیز ظهور نمی یابند. نخستین گام برای دست بابی به چنین ذکاوتی البته یک گام به عقب برگشتن و پرهیز از هرگونه اندیشه ای است که فقط خصلت بازنمایی (represents) و تبیین کنندگی دارد؛ و آنگاه روی آوردن به اندیشیدنی که پاسخ میدهد و به یاد می آورد»

(Martin Heidegger. Poetry, Language, Thought. P 179.)

این تلقی از "چیز" و اشیاء، نزد یونانیان باستان و نیز پروتاگوراس را میتوان در نوع نگاه جاندارانه به اشیاء مقایسه کرد. تئودور گمپرتس، یونان شناس شهیر، طی گزارشی که از دیدار و گفتگوی مفصل پریکلس (دولتمرد بزرگ یونانی) و پروتاگوراس ارائه میدهد، به وضوح پرده از نوع نگاه ایشان نسبت به اشیاء بر میدارد. «نیزه بازی در اثنای مسابقه حریف خود را بدون عمد کشته بود. میگفتند پریکلس و پروتاگوراس یک روز تمام در اینباره بحث میکرده اند که آیا برپا کننده مسابقه باید مجازات شود، یا نیزه انداز، یا خود نیزه؟ آخرین قسمت این سخن ما را به شگفتی می آورد و نخست گمان می بریم این روایت - که از هر لحاظ قابل اعتماد است - باید جنبه مزاح و لطیفه داشته باشد ولی همین مساله ی نیزه کلید معما را بدست میدهد. محکوم کردن اشیاء بی جان و اعدام حیوانات بی تمیز به نظر ما بی معنی می آید، ولی مردمان روزگاران باستان در اینباره به نحوی دیگر می اندیشیدند و یونانیان در این اندیشه تنها نبودند. یونان و روم و نروژ قدیم و ایران قدیم، و همچنین حقوق عبری و اسلوی، محاکمه حیوانات را میشناختند و سراسر قرون وسطی نیز پر از اینگونه محاکمات است، و حتی پس از آغاز دوره جدید نیز این رسم از میان نرفته.» (تئودور گمپرتس، متفکران یونانی، ج ۱، ۴۶۴)

البته میتوان بر روی مفهوم "همه" نیز کمی توقف کرد و پرسید که اینجا منظور از "همه" صرفاً اشیاء هستند یا قوانین و علوم را نیز شامل میشود. آیا مناط همه اخلاقیات و علوم نیز انسان است؟ چنانکه میدانیم تصویری که از پروتاگوراس در رساله "ته تتوس" افلاطون نشان میدهد و "انسان" را به معنای "فرد انسانی" تفسیر میکند، پروتاگوراس شکاک و نسبی انگاری خواهد بود که نمیتوانسته بر هیچ قاعده اخلاقی ثابت یا هیچ اصلی معتقد باشد. اما پروتاگوراسی که در رساله "پروتاگوراس" به تصویر آمده، چیزی خلاف این است. این تناقض در تصویرگری سوفیست نامدار توسط افلاطون، اجمالاً ما را در قبول ساده انگارانه اتهام افلاطون مردد میسازد.

۳- مراد از "آدمی" (άνθρωπον) چیست؟

آیا اینجا آنتروپون به معنای "انسان کلی" است یا "انسان فرد"؟ چنان که میدانیم مفهوم "کلی" برای نخستین بار نزد افلاطون طرح شده است و پیش از او تمایزی بدین روشن میان مفهوم کلی انسان و مفهوم فرد وجود نداشته است. و البته این عدم تفکیک نیز نه از روی غفلت، بل بستگی تام و تمامی به هستی‌شناسی یونانیان باستان داشت. ما امروزه در ذیل تفکر بشرانگاران (Humanism) آنتروپون را نیز، هیومنیزم تفسیر میکنیم، در حالیکه می‌بایست خود را از این عادت ذهنی رها سازیم و گوش دهیم به نوایی که از این مفهوم در عهد باستان، هنوز به گوش میرسد. "ورنر یگر" به درستی می‌گوید: «همه اقوام، خدا و شاه و دیو و پری بوجود آوردند و تنها یونانیان بودند که آدمی ساختند» اما این سخن را نباید به معنای اومانیزمی عصر جدید فهمید. (ورنر یگر، پایدیا، ج ۱، ص ۲۹)

مفهوم انسان نزد پروتاگوراس را میتوان در نسبت با مفهوم خدایان به دید آورد. گمپرتس در نقل تنها جمله‌ای از کتاب "درباره خدایان" پروتاگوراس که باقی مانده به نکات قابل تأملی اشاره دارد. طنین جمله یاد آور آخرین جمله از کتاب "تراکتاتوس" ویتگنشتاین است، آنجا که می‌گوید: "آنچه درباره اش نمی‌توان سخن گفت، می‌باید درباره اش سکوت کرد" (ویتگنشتاین، تراکتاتوس، ص ۱۱۶) و سخن پروتاگوراس به نقل از گمپرتس که می‌گوید: "درباره خدایان من نه میتوانم بدانم که آنها وجود دارند و نه میتوانم بدانم که آنها وجود ندارند و نه میتوانم بدانم که آنها دارای چگونه شکلی هستند. زیرا امور بسیاری مانع از این دانستن اند مخصوصاً تاریکی موضوع و کوتاهی عمر آدمی" (گمپرتس، همان، ص ۴۶۵) این است وضعیت آدمی در نسبت با مهمترین موضوع اندیشه اش نزد پروتاگوراس. تصویری که پروتاگوراس از آدمی و دانایی او نسبت به موضوع خدایان ارائه میدهد، سراسر عجز و ناتوانی است. از این سخن الهیاتی پروتاگوراس تا جمله مورد بحث ما در این مقال، به راحتی میتوان پل زد. بطور آشکار هر دو جمله در زمینه "شناخت" است. اینکه آدمی چه میتواند بشناسد و چه نمیتواند. تفسیر نسبی انگارانه سخن پروتاگوراس، که افلاطون برای نخستین بار بنایش را گذاشته، به وضوح امکان هر نوع شناخت عینی را منتفی میسازد. بنابر تفسیر افلاطون چون آدمی (به معنای فرد) معیار همه چیز است، عملاً هیچ شناخت عینی وجود نخواهد داشت! در حالیکه این سخن پروتاگوراس در میانه دو جمله‌ای ایستاده است که یکی از آن دو را نقل کردیم و طرف دیگر را نیز از کتاب "درباره هنر" او نیز باید بخوانیم. آنجا که می‌گوید: "موجود همیشه ممکن است دیده و شناخته شود و لاجرم هرگز نه دیده میشود و نه شناخته میشود" (گمپرتس، همان، ص ۴۷۱) حال باید از افلاطون پرسید که چگونه کسی که معرفت عینی را انکار میکند،

میتواند گوینده این سخن نیز باشد؟ واضح است که عناد افلاطون با سوفسطاییان، او را بر آن میدارد تا به هر شکل ممکن، چشم خود را به حقیقت ببندد و نتواند در طریق انصاف به قضاوت بنشیند.

آنچه درباره مفهوم "انسان" نزد پروتاگوراس به قطع و یقین میتوان سخن گفت، این است که انسان در این عالم، فعال مایشاء نیست و محدودیت هایی او را فراگرفته است.

۴- هست ها (ὄντων) چیستند؟

پرسش از هست ها نزد یونانیان پرسش از ظهور امر حاضر است، لذا در نسبت با مفهوم "خره ماتون" قرار دارد. موجودات و هست ها و کل چیزها و اشیاء در مقام پراکسیس اصیل آدمی از کمون غیب خارج و به ظهور میرسند. لذا ظهور حقیقی امر حاضر، منوط به پراکسیس انسانی است. از همینرو انسان مناط ظهور حقیقی کل اشیا دانسته میشود.

پس جمله پروتاگوراس را میتوانیم چنین بخوانیم:

φησι γάρ που, πάντων χρημάτων μέτρον ἄνθρωπον εἶναι, "τῶν μὲν ὄντων ὡς ἔστι, τῶν δὲ μὴ ὄντων ὡς οὐκ ἔστιν

«پروتاگوراس جایی درباره انسان میگوید: میزان و مناط همه چیز است، امور حاضری که هستند(و ظهور دارند) و امور غیر حاضری که نیستند(و ظهوری ندارند)